

# تاریخ، معنویت، وحدت

○ دکتر عبدالرسول خیراندیش

پردازش وقایع تاریخی از مرحله «رخداد» تا یافتن صورت «خبر» و سپس تجلی در قالب «معنا و مفهوم» همواره سیر و کششی «وحدت گرایانه» دارد. این وحدت‌گرایی هر چند بی ارتباط با کارکرد تاریخ در پیدایش، استحکام و استمرار وحدت ملی نیست، اما در وهله نخست رابطه تاریخ با پدیده‌ای موسوم به «روح ملی» موجب می‌شود که فعلاً را وامی‌گذاریم و به جنبه‌های نظری و روش‌شناسی در سیر وحدت‌گرایانه تاریخ می‌پردازیم.

وقایع تاریخی تنها در لحظه «رخداد» از فعلیت و عینیت برخوردار هستند. این لحظه رخداد که زمان حال است شرایط مادی لازم و کافی برای چهره بستن پدیده‌ها به نحوی که «مشاهده» و «معاینه» آنها ممکن باشد را فراهم می‌سازد. در حقیقت «رخداد» آنچه را که صورت «بالقوه» و «امکانی» داشت و در قلمرو «آینده» قرار می‌گرفت را به منصه‌ظهور و عرصه بروز می‌کشاند. این وجه روحی و معنوی تاریخ با ریزش آینده به حال خاتمه می‌یابد. اما زمان حال نیز با همه قابلیت‌های توسعه یا تحدید خویش سرانجام به گذشته سپرده می‌شود و آنچه را که در قالب رخدادهای عینی و ملموس قابل رویت بودند و وجود خارجی داشتند، از نظر به دور و غایب از حضور می‌سازد. این فرآیند هر چند واقعیت یک رخداد تاریخی را در معرض انکار نمی‌کشاند اما عینیت آنرا بطور کلی پایان یافته قلمداد خواهد ساخت. لذا واقعه تاریخی از این پس بجای «واقعیت عینی» داشتن، «واقعیتی ذهنی» خواهد یافت. نیز از شناخت در مرحله تجربه حسی دور شده و صرفاً با تجربه عقلی امکان ادراک پیدا خواهد کرد. در چنین شرایطی است که رخداد تاریخی مبدل به «خبر» می‌شود و صرفاً براساس «گواهی و شهادت» امکان «ضبط و انتقال» می‌یابد.

رخداد تاریخی در مرحله «امکان» قابلیت تصور در مفروضات متعددی را دارد. اما در مرحله «وقوع و حدوث» لزوماً دارای موجودیت واحد و مشخص و منحصر بفردی از نظر تاریخی است. زیرا شرایط زمانی، مکانی و علیّی موجب آن در مجموع آن را عديم‌النظیر می‌سازد. اما چون عینیت و شرایط مادی وقوع وقایع لاجرم با تحویل زمان حال به گذشته زوال می‌یابد و ضبط و انتقال آن به صورت خبر به «منظر» شاهدان و گواهان منوط و متکی می‌شود، لذا «تعدد برداشت» از یک رویداد مطرح می‌شود و چون به طور معمول «نقل شفاهی» صورت اولیه نقل خبر از شاهدان به راویان محسوب می‌شود لذا چندگونگی روایات تاریخی نیز پدید می‌آید. این تعدد و تنوع، اصل یک رخداد را در معرض انکار قرار نمی‌دهد بلکه «وصف» آنرا گوناگون می‌سازد. این وصف لزوماً در خود تعلیل یا تحلیل همان رخداد را نیز خواهد داشت.

تعدد و تنوع وصف تاریخی در مورد «گذشته نزدیک» بسیار مشاهده می‌شود. اما در عرصه «گذشته دور» اندک می‌شود و سرانجام در ساخت «گذشته‌های بسیار دور» به کلی زایل شده و صورت واحد می‌یابد. این از آن روست که گذشته نزدیک با وجه سیاسی زندگی اجتماعی که مستلزم فراز و فرودهای بسیار است بطور کامل ارتباط دارد. اما انعکاس این تنوع و تکثر صرفاً در سطح رویدادهای یک جامعه است و نمی‌تواند عمق یابد. زیرا در این صورت کلیت و موجودیت «یک جامعه» بشمار آمدن را با تردید و تزلزل مواجه می‌سازد. لذا در عرصه گذشته‌های دور مآل اندیشی عمق و ابعاد بیشتری می‌یابد و رویکردهای عقلی غلبه مشخص تری پیدا می‌کند. همچنین انطباق وقایع با یکدیگر آنچنانکه در مجموع و به دلیل تعلق داشتن به یک زمان و یک مکان، یک مجموعه منسجم و معنادار را بسازد قوت می‌گیرد. اینکه وقایعی مربوط به یک مکان و یک مردم بوده خود دلیل بر انطباق و هماهنگی‌های تمام عیار آنها برای ساختن یک کلیت و شرایطی واحد است و لذا ارائه تصویری واحد از آنها در یک گزارش تاریخی، هم امکان‌پذیر است و هم ضرورت عقلی دارد. براین اساس در گذشته دور تفاوت اقوال در گزارش رویدادها کم کم کاهش می‌یابد و سرانجام روایتی واحد چهره اصلی تاریخ یک دوره را شکل می‌دهد. این چهره واحد همان سرگذشت تاریخی مشترک یک ملت است. قول به این سرگذشت واحد مبنای وحدت ملی بشمار می‌آید. این سنگ زیرین که گاه با یک نگاه معمولی قابل دیدن و شناختن نیست نقش اساسی در تعمیق و توسعه پیوند میان یک ملت دارد. این پیوند در ساخت گذشته‌های بسیار دور، استحکام، عمق و ابعاد بیشتری می‌یابد. زیرا تاریخ سربه سامان اسطوره و حماسه می‌ساید و در آن عرصه اساساً ساخت واحد و یکسان می‌یابد و همه چیز در پیوندی ذاتی با یکدیگر قرار می‌گیرند. چنین شرایطی بن مایه زندگی مادی و معنوی یک ملت را می‌سازد و اساس رفتار و اندیشه او را شکل می‌دهد. این چنین بنیادی هر چند قدیم است اما به نحوی ملموس و گاه نامحسوس استمراری پرنفوذ در زندگی اجتماعی می‌یابد. لذا به صورت «سنت» و «سجایای» یک ملت در می‌آید. این وجه از فرهنگ جامعه که صورتی ثابت از خود

به نمایش می‌گذارد «روح ملی» نامیده می‌شود. روح ملی از یک سو صفت ممتاز یک ملت و متمایزکننده او از غیر محسوب می‌شود و از سوی دیگر یکسانی، هماهنگی و همدلی در میان یک ملت را مستحکم می‌سازد.

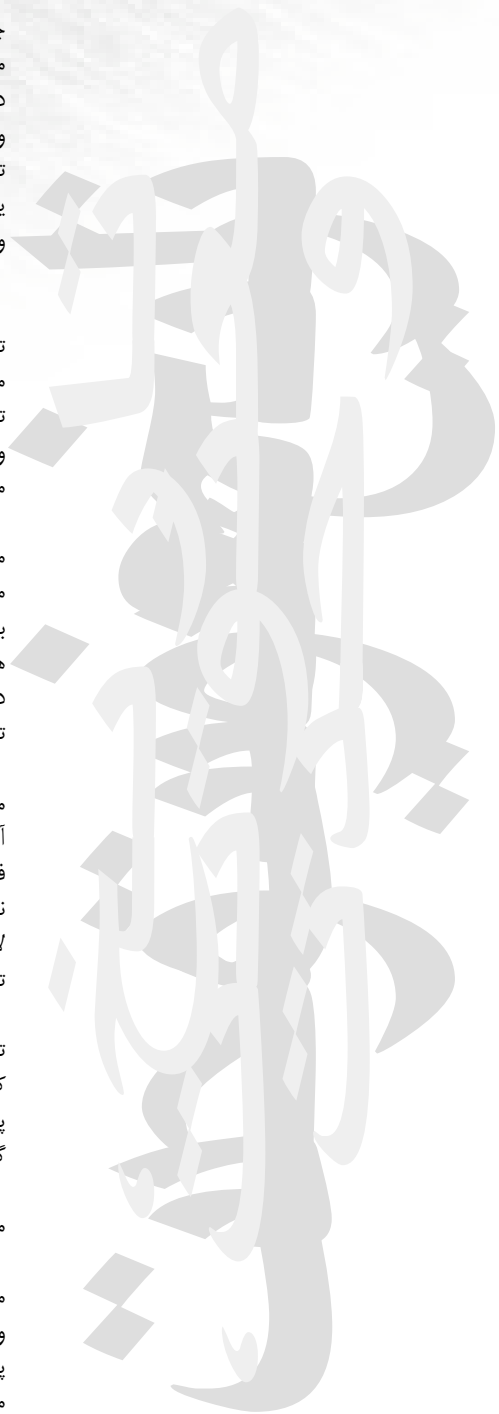
کارکردی که تاریخ در اینجا می‌یابد اساساً بر بنیادهای روحی و معنوی استوار است زیرا صرف نظر از بخش کوچکی از واقعیت تاریخی که به صورت «آثار» حضوری مستقیم، مستمر و ملموس می‌یابد، بخش اعظم واقعیت تاریخی حیاتی معنوی و حتی ذهنی در قالب «یاد» و «خاطره» می‌یابد. این وجه روحی و معنوی تاریخ را بعضی از اهل نظر روح یک ملت نامیده‌اند و در بعضی از مکاتب «تاریخنگری» آن را ایده‌الیسم قلمداد کرده‌اند.

براین اساس از دیدگاه تاریخ، بنیاد وحدت یک ملت را سرنوشت واحد و سرگذشت مشترک آنان در فضایی معنوی می‌سازد. این به معنای انکار شرایط مادی تحقق وحدت نیست بلکه از آن جهت محل تاکید تام و تمام قرار می‌گیرد که محقق شدن همان شرایط مادی نیز خود تابعی از شرایط فرهنگی یعنی مهارت‌ها، خواست‌ها و نیازها می‌گردد. لذا بالطبع تاکید بر معنویت راهی است به سوی وحدت ملی و پدیده‌های معنوی چون دیانت، انسانیت، ادبیات، اخلاق، تاریخ و نظایر آنها، هم موجود و هم مستحکم سازنده وحدت ملی است. تاریخ نیز در این راستا به دلیل یافتن بُعد معنوی بسیار قوی سهمی اساسی، هم در تعالی معنوی یک ملت و هم در توسعه و تعمیق وحدت میان آنان دارد. از این روست که برای تحکیم وحدت ملی، تاریخ از مهمترین استوانه‌های فرهنگی و معنوی و روحی یک ملت در این راستا بشمار می‌آید. اینجاست که قول به تاریخ مشترک و باور به اشتراک در گذشته‌ای که طی شده و منتهی به شرایط امروزی گشته، اهمیت بسیار می‌یابد. نظریه نسبی بودن شناخت تاریخی و مکتب هرمنوتیک تاریخی که بر تفسیرهای متوالی به عنوان اساس تاریخنگاری تاکید دارند. نیز مبنای وحدت بخش معنویت تاریخ را انکار نکرده‌اند. زیرا تعدد و تفاوت در استنباط‌های تاریخی را مربوط به چگونگی گفتگوی گذشته و حال دانسته‌اند. لذا سودمندی تاریخ در تحکیم وحدت ملی محل انکار نیست. این وحدت‌گرایی، اتکالی به نسب و نژاد آن‌گونه که در فرهنگ‌های گذشته محل اعتنا بوده‌اند ندارد. بلکه وجه روحی و زندگی معنوی یک ملت را اساس خویش قرار می‌دهد. از این نوع در دنیای کنونی شواهد بسیار می‌توان سراغ گرفت و مسلماً در گذشته نیز تجربه شده است. ملت‌های آمریکای لاتین آمیزه‌ای از سرخ‌پوستان به‌عنوان ساکنان قدیمی آن سرزمین و مهاجران شبه جزیره ایبری (پرتغال و اسپانیا) هستند. هر چند سفیدپوستان غالب شده‌اند و دین و زبان و فرهنگ آنان اساس زندگی مردم آمریکای لاتین را تشکیل می‌دهد اما آنان با عنایت به سرخ‌پوستان بومی کوشیده‌اند ریشه‌هایی قدیمی‌تر یعنی از دوران ماقبل کلمب (قبل از سال ۱۴۹۲ م.) برای هویت و ملیت خویش بیابند. این نحوه تاریخ ملی که بسیار تصنعی هم می‌نماید به ضرورت زندگی مشترک طرح شده و مورد توافق نیز قرار گرفته است.

جوامع مهاجرنشین چون استرالیا، کانادا، نیوزیلند و ایالات متحده که عمر حیات مستقل آنان حدود ۲۰۰ سال است و سکنة آنها را مردمانی از آفریقا، آسیا و اروپا تشکیل می‌دهند نیز کوشیده‌اند با تکیه بر مفهوم میراث بشری و عنایت به تاریخ جهانی، برای خویش هویتی واحد از همین تاریخ دو بیست ساله استخراج کنند. مشترک و مرکب بودن فرهنگ ملی و قائل بودن به سهم همه عناصر تشکیل‌دهنده زندگی فرهنگی و تمدنی جامعه خویش به‌عنوان استاندارد تاریخ ملی به‌طوری مورد توجه آنها قرار گرفته است.

برای جوامعی که تاریخی کهن، فرهنگی غنی و پشتوانه‌های معنوی بسیار محکمی دارند نیازی به ساختن و بافتن تاریخ‌هایی از این دست نیست. تاکید بر فرهنگ دیرپای ملی و معنویتی که آنرا دربر گرفته است و نیز تاریخی پر فراز و نشیب که این معنویت را به‌وجود آورده یا تداوم بخشیده است خود به سهولت وحدت ملی را حتی در شرایطی که تفاوت و تنوع چهره نموده باشد تامین می‌کند.

کشور ما دارای تاریخی طولانی، فرهنگی غنی، میراثی با شکوه و پرافتخار از گذشته‌ها و آثار مادی و معنوی بسیاری از خلال اعصار و قرون است. خداپرستی، دین‌گرایی، عرفان و معنویت، علم دوستی، زبان فارسی و گنجینه غنی نثر و نظم آن... همه و همه سرمایه‌های ارزشمند این ملت از گذشته تا حال بوده است. در شرایطی که ارتباطات در مقیاس جهانی مسائل نوینی را مطرح کرده است، نقش این سرمایه‌ها در حفظ حیات مستقل ما و تداوم عزت و سربلندی این ملت بسی ارزشمندتر شده است. اقوام و مذاهب گوناگونی که در این سرزمین هستند و تفاوت و تنوعی که در لهجه‌ها، لباس‌ها، شیوه زیست و مانند آن دیده می‌شود گاه حاصل تحولات فرهنگی و تاریخی و گاه حاصل تنوع اقلیم‌های جغرافیایی است که در این سرزمین وجود دارد. اما تاریخ طولانی این سرزمین و فراز و



نشیب‌های آن و نیز وسعت و غنای عناصر سازنده فرهنگ و معنویت این جامعه نشان می‌دهد که همه این تنوع‌ها چون شاخه‌های یک درخت است. درخت تناور تاریخ ایران. تاریخ ایران به‌خوبی این ریشه و تنهٔ مشترک را نشان می‌دهد و یادآور می‌شود که هر یک از این شاخ و برگ‌ها چگونه و در کجا به این تن و بدن اتصال دارد. از این رو تاریخ در کنار زبان فارسی، فرهنگ دینی و هنر دینی ایفاگر نقش مهمی در هویت و معنویت این ملت است که اساس وحدت آنرا نیز تشکیل می‌دهد. هراندازه آموزش تاریخ بخصوص در سطوح آموزشهای عمومی و متوسطه و رسانه‌ها توسعه یابد بهره‌گیری ما از آن برای توسعه و تحکیم وحدت ملی بیشتر خواهد بود. زیرا تاریخ به مثابه قول مشترک یک ملت از سرنوشت و سرگذشت واحد خویش است. در پرتو چنین قول واحدی، همدلی، همکاری، اتحاد و اتفاق و وفاق میان مردمان مستحکم‌تر و پایدارتر خواهد شد.

ایرانیان از نظر برخورداری از سیری مستمر و مشخص از تاریخ، موقعیت کم‌نظیری دارند. چند هزار سال سابقه تاریخ و تمدن برای ما جایگاه رفیعی در میان ملل جهان به‌وجود آورده است. بیان این سخن از آن رونیست که مفتخر به گذشتگان باشیم و به افتخارات آنان بسنده کنیم و دلخوش باشیم. بلکه تذکر به گذشته‌ای پرشکوه از تاریخ تمدن ایران و اسلام، مسؤولیت خطیر و وظیفه سنگین ما را گوشزد می‌کند که هم در جهت پیشبرد آن تمدن و فرهنگ بکوشیم و هم قدرشناس آن شکوه و عظمت باشیم. درحقیقت میراث گذشته سرمایه‌ای بی‌بدیل را برای ما جهت گام برداشتن به سوی آینده‌ای رفیع‌تر به‌وجود آورده که همه ملتها در دنیای کنونی از آن برخوردار نیستند. ملتهای کنونی آمریکای لاتین دارای تاریخ ملی با قدمت حتی دویست ساله نیستند. ایالات متحدهٔ تاریخ مستقل ملی قریب به دویست و پنجاه سال دارد. در میان ملل اروپایی صرفنظر از یونان و ایتالیا، برخورداری از تاریخ ملی یک هزار ساله امر نادری است. یونان پس از عصر اسکندر برای حدود دو هزار سال یعنی عصر رومیان، بیزانسی‌ها و عثمانی‌ها فاقد حضوری مستقل و مشخص بوده است. ایتالیا پس از سقوط روم باستان برای نزدیک به هزار و پانصد سال فاقد وحدت و موجودیت ملی مستقل بوده است. این ملتها همگی از گذشته تا حال سهمی اساسی در تاریخ تمدن و فرهنگ بشری داشته‌اند. اما در برخورداری توأمان از قدمت، وحدت، استمرار و اتصال تاریخی کمتر توفیق داشته‌اند.

در مشرق زمین از ملل باستانی اکنون می‌توان از ژاپنی‌ها، چینی‌ها، هندی‌ها، ایرانی‌ها، عرب‌ها، ترک‌ها و... می‌توان سراغ گرفت. از سومر، آشور، لیدی، قبطی، فنیقی و نظایر آنها اکنون نشانی نیست. داعیه‌های اتصال به آنها نیز سر در عرصه اسطوره و سیاست می‌ساید. آنان که تاکنون در نشیب و فراز ایام دوام یافته‌اند موقعیت فرهنگی و تمدنی یکسانی ندارند. هر یک به سهم خویش درخششی در تاریخ تمدن بشری داشته‌اند. ضمن ارج نهادن به میراث باارزش آنان و بدون آنکه راه به سوی تفاخر بی‌اساس و افراط در تمجید و تکریم خویش ببیماییم لازم است به آنچه خود داریم به‌نحوی عالمانه و از سر تحقیق آگاه شویم و در جهت حراست از آنان و تکمیل، توسعه، ترقی و تداوم آن کوشا باشیم.

آنچه در تاریخ ایران به عنوان اسطوره، حماسه شناخته شده و اخبار پیشدادیان و کیانیان نامیده می‌شود، بیانگر تلاش و کوشش مشترک و هماهنگ ملتی در راه دفاع از استقلال خویش، اعتلای خویش و پی افکندن شالوده‌ایست که قرن‌ها دوام آورده است. نگاه ساده و سریع به این دوره بیش از هرچیز تفاهم و تعامل را نشان می‌دهد. حال آنکه پرواضح است که در آن دوران، تکوین جامعه ایرانی مبتنی بر به‌هم پیوستن و به‌هم رسیدن فرهنگ‌ها و جامعه‌های گوناگونی بوده است.

اما هم آنان و هم کسانی که بعدها راوی اخبار آنان بوده‌اند نیک دریافته‌اند که پاسداری از این مرز و بوم هم مستلزم وفاق و هم نیازمند به ارائه تصویری مبتنی بر وحدت است.

روزگار مادها شاهد تلاش مشترک اقوام ایرانی و به‌طور کلی اقوام ساکن ایران برای دفاع از قلمرویی بود که مدام از جانب آشوریان از سمت غرب و سکاها از سمت شمال مورد حمله قرار می‌گرفت. مادها مدیر و مظهر این وحدت بودند و تعامل و همراهی اقوام دیگر ضامن اقتداری بود که دفاع از بیگانگان را ممکن می‌ساخت. پس از آن پارس‌ها عهده‌دار چنین نقشی شده‌اند. چرخش دولت و تحول از سلسله‌ای به سلسله دیگر امری طبیعی در تاریخ هر ملت و کشوری است و اینکه از آن تعبیری قومی یا طبقه‌ای کردن حکایت از تلاشی نامعقول و نافرجام برای

بازگرداندن سیر طی شده تاریخ دارد. مادها و پارس‌ها از یک ریشه بوده‌اند و دست در دست هم دولتی وسیع و مقتدر ساخته‌اند. دوش یدوش بودن پارس‌ها و مادها در نقوش تخت جمشید گویای این وحدت و همراهی نیست؟ آیا این وحدت سد محکمی برای چند قرن جلوگیری از تهاجماتی که از سمت شمال به فلات ایران می‌شد نبود؟ آیا هجوم اسکندر دلیل بر صحت تشخیص فرمانروایان ایرانی نبود که خطری که از سمت مغرب قلمرو آنان به صورت بالقوه یا بالفعل وجود دارد نباید دست کم گرفته شود؟ مگر از قدیم نگفته‌اند آن کس عاقل‌تر که پیش‌بین‌تر. اساس وحدتی که از مبادی تاریخ ایران گذاشته شد تا آن اندازه منطقی و محکم و مبتنی بر نیازها و ضرورت‌های عینی و فکری جامعه ایرانی بود که قرن‌ها ادامه یافت و هرچند روزگاری شرایطی پدید آمده که سخت در معرض تزلزل قرار گرفته اما تداوم یافته است.

صرفاً در روزگار غلبه بیگانگان مانند عصر اسکندرانی به خواست بیگانه و به دست او این وحدت در مخاطره افتاده است. مگر نه در روزگار معاصر نظر به ماد آتروپاتن به وسیله دیاکونف داده شد و سپس عبدالله یف از آن برای توجیه تجزیه مرزهای شمال ایران در عصر تزاری بهره جست. اینکه به تبع اندیشه‌ای در دنیای کنونی سخن از تعارض پارس و ماد به میان آید فاقد هر گونه بنیاد علمی و مبانی منطقی است و منطبق با هیچ استناد و استدلالی در تاریخ نیست. به همان اندازه که چنین داعیه‌ای فاقد ارزش تاریخی است ادعای اتصال مادها و تورانی‌ها فاقد هر گونه وجهت علمی است. مادها خود طعم تلخ تهاجم همسایه شمالی خود، سکاها را چشیدند و مدت‌ها یوغ ستم و آزار آنها را تحمل کرده‌اند و آن هنگام در مرزهای شمالی خود به امنیت و آرامش رسیدند که دست در دست پارسها موفق به دفع تهاجم بیگانگان سکایی شدند.

وحدت ماد و پارس در ایران باستان صرفاً نمونه‌ای از وحدت عمیق و تعامل گسترده جهان ایرانی است که نتایج درخشان و پایداری برای این ملت به ارمغان آورد و می‌توان مثالهای متعدد دیگری نیز برای آن ذکر کرد. حال اطلاق «دوازده قرن سکوت» برای این دوران اقتدار، افتخار و رونق و پیشرفت با چه منطق و هدف و انگیزه‌ای خواهد بود. در عصر ماهواره و تکنولوژی و ارتباطات، همراه با چه استدلال و منطق و استنادی خدای دادند. این آب به کدام آسیاب ریخته می‌شود؟ آن نیز جای تامل دارد. در دوره تمدن اسلامی نیز نتایج درخشان این وحدت را مانند دوره‌های قبل می‌توان دید. تمدن پرشکوه اسلامی با وحدتی که در نتیجه ایمان واحد به وجود آمد؟ عناصر مختلف قومی و زبانی و تمدنی را در مجموعه‌ای واحد گرد خویش جمع کرد و از آن تمدنی جدید به نام تمدن اسلامی ساخت. در نتیجه این همدلی، هم فکری و همکاری بود که پیشرفت‌های بزرگ مسلمین صورت گرفت. در شرایطی از وحدت سیاسی، فرهنگی و اقتصادی بود که مسلمانان از توان اقتصادی بالا و رونق علمی و فرهنگی ممتازی برخوردار شدند. آنان تا آن اندازه هوشیاری داشتند که از میراث غنی ملل پیش از خود بهره گیرند و نه تنها از دوازده قرن تاریخ و تجربه غنی ایرانیان، بلکه از میراث دوازده قرن یا بیشتر یونانی، رومی، هندی، مصری و عرب هم بهره گیرند. و به جای نفی و انکار و طرد و تردید با دیده بصیرت و با آینده‌نگری خردمندانه به جذب عناصر مفید فرهنگ‌های گوناگون بپردازند. اینکه از خلال دوازده قرن تلاش و تکاپو کسی صدایی نشوند دلیل بر ناشنوایی است و از آفات تاریخ‌نگاری غیرحرفه‌ای و عوامانه‌ای که در این روزگار رواج یافته است. آن هنگام که تاریخ بجای تفکر، عرصه تفنن یا تفتین شود، دست‌مایه سخنان سنسجیده و اوهامی می‌شود که نه تنها سودی از آن مردمان را حاصل نمی‌شود بلکه جز زیان و خسران نتیجه‌ای نخواهد داشت. تاریخ سنگ بنای موجودیت و هویت یک ملت است و سنگری است که نه به آسانی به دست می‌آید و نه به آسانی می‌توان آن را از دست داد. خالی کردن چنین سنگری که مصونیت یک ملت در برابر آفات گوناگون را موجب می‌شد همان و تصرف آن به دست دیگران همان. این همه تلاش و کوششی که دیگران برای تاریخ ساختن و تاریخ دار شدن و تاریخی جلوه‌گر ساختن خود انجام می‌دهند، این همه کوشش برای ربودن عناصر تاریخی این و آن و انتساب آن به خویش که در دنیای کنونی صورت می‌گیرد آیا روشن‌کننده ذهن‌هایی نیست که نادانسته‌های خویش را عین دانایی تصور می‌کنند؟ طرد و تخطئه دوران از تاریخ یک ملت که مبادی و مقدمه و مبنای فرهنگ و تمدن آن همه به شمار می‌آید به سود کیست؟ انکار وحدت تاریخی که طی قرن‌ها ضامن دوام و بقای حیات آنان بوده است چه سودی دارد؟ چنین نظریه‌پردازی‌هایی مبتنی بر کدام روش علمی و منطق تحقیقی است؟ و براساس کدام مبانی نظری علمی استوار است؟